

Original Article

The Essence and Necessity of Poetry from the Perspective of Davari Ardakani

Mostafa Mirdar Rezai¹, Farzad Balou²

1. Introduction

This article delves into the profound thoughts of Davari Ardakani on the essence and necessity of poetry, examining his philosophical contributions to this domain. Ardakani, a distinguished contemporary philosopher and intellectual, has articulated significant ideas concerning the nature and importance of poetry, drawing upon his direct works such as *Poetry and Language* and *Poets in Times of Hardship*, as well as indirect references in his broader philosophical explorations in texts like *On the West* and *A Journey through Iranian Intellectual History*.

2. Literature Review

While no independent studies have specifically focused on Davari Ardakani's perspective on poetry, Farzad Baloo's work, *Iranian Intellectuals and the Language Issue* (published in Persian in 1403 SH), includes an examination of Ardakani's views on language.

3. Methodology

This study adopts a descriptive-analytical approach, employing library research and a phenomenological methodology to meticulously analyze Davari Ardakani's perspectives on the essence and importance of poetry.

1- Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Guilan, Rasht, Iran; email of the corresponding author: m.mirdar@guilan.ac.ir

2- Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Mazandaran, Babolsar, Iran; email: f.baloo@umz.ac.ir

 <https://orcid.org/0000-0001-7463-7555>

 <https://orcid.org/0000-0002-0195-0847>

 <https://doi.org/10.48308/hlit.2025.239488.1386>



Copyright: © 2023 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

4. Discussion

Ardakani posits a crucial distinction between “language of expression” and “language of indication”. He leverages Heideggerian existential viewpoints to elaborate on this dichotomy, emphasizing the contemporary dominance of the “language of expression” and the consequent absence or devaluation of the “language of indication”. Ardakani contends that traditional poetic language is intrinsically foundational, suggesting that humanity itself possesses an inherent poetic nature. He further differentiates between poetry as a divine gift and poetry as a product of craftsmanship, asserting that poetic language originates from the divine realm and that individuals endowed with poetic gift are the custodians of language.

5. Conclusion

In synthesizing Heideggerian thought with mystical philosophy, Ardakani offers a unique understanding of poetry’s essence. He posits that poetic language is fundamentally a “language of indication,” which necessitates an empathetic and intuitive engagement for its comprehension. Ardakani argues that contemporary literary criticism often obscures a genuine understanding of the poetry of masters like Hafez.

Keywords: Davari Ardakani, language, poetry, Hafez, Heidegger, times of hardship

دوفصلنامه تاریخ ادبیات

دوره ۱۸، شماره ۱، (پیاپی ۸۹ / ۱) بهار و تابستان ۱۴۰۴

مقاله علمی - پژوهشی

صفحه ۲۳۷ تا ۲۵۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۳۱

جوهر و وجوب شعر از دیدگاه داوری اردکانی

مصطفی میردار رضایی^۱، فرزاد بالو^۲

چکیده

تأمل در ماهیت و چیستی شعر، ذهن و زبان فیلسوفان، ادبا و زبان‌شناسان را در دوره‌های مختلف تاریخی به خود مشغول داشته‌است. این امر در دوره معاصر نیز محل تأملات جدی قرار گرفته‌است. رضا داوری در زمره معاصرانی است که با رویکردی فلسفی به چیستی و ماهیت شعر پرداخته و پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی نظرات او در این باب می‌پردازد. نتایج این جستار نشان می‌دهد که داوری تحت تأثیر هایدگر و سنت حکمی - عرفانی، کوشیده به پرسش چیستی شعر و عناصر مرتبط با آن پاسخ گوید. او شعر ناب و اصیل را موهبتی آن‌سویی می‌داند که از صافی کلام انبیا و اولیا گذشته‌است و بر فراز زمان، برای هر عصری و نسلی، نور و خرد و روشنی را به ارمغان می‌آورد. او اگرچه گونه‌های مختلفی برای شعر برمی‌شمارد، اما این شعر عرفانی و به‌طور مشخص شعر حافظ است که قدر می‌بیند و بر صدر می‌نشیند. داوری ضمن تأیید تعهد در شعر، تأکید می‌کند که شعر اصیل در خدمت ایدئولوژی یا مرامنامه خاصی قرار نمی‌گیرد. در نظر وی، زبان نخستین شعرست و شاعران واضعان اصلی زبان‌اند. زبان کنونی به زبان عبارت تقلیل پیدا کرده و از پشتوانه پیشین خود یعنی زبان اشارت تهی شده‌است. لذا زمانه جدید در نگاه او، زمانه عسرت است و زبان و شعر در نازل‌ترین سطح و حد خود نمود پیدا کرده و ناامیدانه بانگ برمی‌دارد که در آینه شعر شاعران زمانه حاضر، امروز و فردایی تاریک و سرشار از دشمنی و تباهی می‌بیند. از

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران (نویسنده مسئول). m.mirdar@guilan.ac.ir

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران. f.baloo@umz.ac.ir

 <https://orcid.org/0000-0001-7463-7555>

 <https://orcid.org/0000-0002-0195-0847>

 <https://doi.org/10.48308/hlit.2025.239488.1386>



Copyright: © 2023 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

این رو، تلاش می‌کند با رجعت به شعر شاعرانی چون حافظ و مولانا و سعدی، به احیا و بازآفرینی زیست جهان شاعرانه‌ای بپردازد که جوهر شاعرانگی خود را وامدار عالم غیب است و سرشار از آموزه‌های حکمی و عرفانی است که ریشه در کلام وحیانی و سخنان پیشوایان دین دارد.

کلیدواژه‌ها: داوری، زبان، شعر، حافظ، هایدگر، زمانه عسرت

۱. مقدمه

رضا داوری اردکانی، زاده ۱۵ خرداد ۱۳۱۵ در اردکان یزد، استاد بازنشسته گروه فلسفه دانشگاه تهران، رییس فرهنگستان علوم، و نویسنده و پژوهشگر پرکاری است که بیش از هفتاد عنوان کتاب و نیز مقالات پرشماری در حوزه‌های مختلف فکری و معرفتی از او منتشر شده‌است. داوری یکی از اندیشمندان و فلسفه‌دانان برجسته معاصر است که در باب ماهیت و اهمیت شعر، آرای قابل توجهی دارد و تأملی در آثار و حتی گفتگوهایش نشان می‌دهد که او به‌طور مستقیم (برای نمونه در کتاب‌هایی چون شعر و هم‌زبانی، شاعران در زمانه عسرت، و ...) و غیر مستقیم (برای مثال در کتاب‌هایی نظیر درباره غرب، سیری در تاریخ روشنفکری در ایران و جهان، حقیقت و هنر، و ...) به این مسئله پرداخته و اساساً یکی از دغدغه‌های اصلی او محسوب می‌شده‌است.

برای شناخت و طبقه‌بندی آرای روشنفکران و تعیین جایگاه اندیشگانی متفکران معاصر در حوزه‌های مختلف، نخست باید به بررسی اندیشه‌های اصیل و اصلی فرد آنان در زمینه‌های معرفتی مشخص پرداخت و در ادامه، با یک‌کاسه کردن آن تأملات ضمن نمایش تشابه و تمایز نظرات، به دسته‌بندی و ارزش‌گذاری آن‌ها پرداخت. در این راستا، پژوهش حاضر که به شیوه توصیفی-تحلیلی و با استفاده از ابزارهای کتابخانه‌ای نوشته شده‌است، می‌کوشد تا با رویکردی پدیدارشناختی و به سخن‌واداشتن خود متن (آثار اردکانی)، به بررسی و تحلیل آرای داوری اردکانی در خصوص شعر، ماهیت و اهمیت آن بپردازد.

پیشینه پژوهش

در خصوص موضوع جستار حاضر تاکنون مطالعه مستقلی انجام نشده، فرزاد بالو در کتاب روشنفکران ایرانی و مسئله زبان (۱۴۰۳) به بحث و بررسی مختصات زبان از نظرگاه داوری اردکانی پرداخته‌است. او در ضمن پرداختن به مقوله زبان در اندیشه و آثار داوری، به‌جهت همسایگی زبان و شعر، در پاره‌ای از موارد متعرض مبحث شعر هم شده، اما کانون تأملاتش زبان بوده‌است و به شعر به گونه‌ای حاشیه‌اشارتی رفته‌است. لذا به‌جهت نگره فلسفی داوری به چیستی شعر و اهمیت و گستردگی آن در آثار وی، ضروری به نظر می‌رسد که دیدگاه‌های وی مورد تحلیل بیشتری قرار گیرد و پرده از یکی از اندیشه‌ورزی‌ها در باب نسبت میان شعر و فلسفه دوره معاصر برداشته شود.

۲. متن اصلی

پیش از بررسی دیدگاه داوری درباره شعر و شاعران باید دانست که عنصر «زبان» در تفکر داوری جایگاه خاصی دارد و برای شناخت آرای این اندیشمند در این زمینه ضرورت دارد که ابتدا به فهم وی از این مقوله، نگاهی اجمالی داشت.

۱-۲. زبان

داوری میان زبان و آدمی نسبتی هم‌پسته و هم‌زاد در نظر می‌گیرد و فرض تاریخی را که آدمی فاقد زبان بوده نمی‌پذیرد:

آدمی با زبان آدمی شده است و «من» مستقل از زبان و بیرون از زبان وجود ندارد که بگوید من بودم و زبان نبود و من زبان را وضع کردم (داوری، ۱۳۹۲: ب: ۳۴).

در مجموع، او در فرایند تبیین چیستی زبان، با نگاهی هستی‌شناسانه زبان را روشن‌گاه وجود^۱ می‌داند و عقیده دارد که زبان در وجه استعاری آن، سبب ارتباط روشن‌تر انسان‌ها با یکدیگر و جهان پیرامون می‌گردد:

زبان نه قرارداد است و نه برآمده از طبیعت و ماهیت اشیاء، بلکه روشن‌گر وجود ما و چیزهای دیگر است. ما این توانایی را داریم که نسبت خود را با مبدأ و با دیگران بیان کنیم. هرچه زبان ما زنده‌تر باشد، یعنی هرچه زبان ما استعاری‌تر باشد، این ارتباط روشن‌تر است (همان‌جا).

داوری هم‌صدا با هایدگر^۲ بر این باور است که زبان فقط یک ابزار برای انتقال اطلاعات یا یک موضوع برای مطالعه علمی (مثل زبان‌شناسی) یا منطقی (مثل فلسفه زبان) نیست؛ زیرا این زبان است که بر ما حکم می‌راند و احاطه دارد. از این رو، این زبان است که «تکلیف تمام علوم و فلسفه را معین می‌کند. ما نمی‌توانیم زبان را از همه‌سو فراگیریم و بر آن احاطه یابیم و بر آن حکم کنیم؛ زیرا زبان ما را فرا گرفته است» (داوری، ۱۳۹۰: ۱۹۳).

در نظر داوری، زبان تنها وسیله تفهیم و تفاهم نیست و اساساً زبان وسیله‌ای در دست ما نیست، بلکه با زبان است که خود را می‌یابیم. در تفکر او، هم‌زمانی آدمیان با زبان است که تحقق پیدا می‌کند و مردم از ازل هم‌زمان بوده‌اند. ماهیت حقیقی زبان هم‌زمانی است. بلکه وجود بشر هم‌زمانی است و بشر با زبان و در زبان مقام و وضع خود را می‌فهمد. بنابراین، وی نیز به تبع رویکرد فلسفی به زبان و تلقی فردیدی، با زبان‌شناسان معاصر که زبان را حاصل وضع و قرارداد می‌پندارند، هم‌داستان نیست. به باور داوری، علی‌رغم آن که بشر زبان را یاد می‌گیرد، اما تأکید می‌ورزد که زبان برای بشر امری آموختنی نیست، بلکه بشر از پیش‌تاریخ زبان داشته است و قدمت آن را تا عالم الست برمی‌کشد (داوری، ۱۳۹۳: ۱۴۸).

زبان عبارت و زبان اشارت

بنیاد تأملات داوری درباره شعر براساس تفکیک میان «زبان عبارت»^۳ و «زبان اشارت» استوار است و اصلی‌ترین تلقی او از مفهوم شعر در خلال همین بحث پدید می‌آید. داوری در تحلیل «زبان عبارت و زبان اشارت» که آموزه‌ای است عرفانی، از دیدگاه‌های هستی‌شناسانه هایدگری به‌ویژه در مقالاتی چون «عمارت سکونت فکرت»، «انسان شاعرانه سکنی می‌کند»، «چرا شاعران»، «متفکر چنان شاعر»، و... بهره می‌گیرد. بر این اساس، در نظر او، زبانی که در حال حاضر بر جهان کنونی - و از جمله در ایران - حاکم است، زبان عبارت است. زبان اشارت، گم‌شده ذهن و زبان بشر امروز است و اکنون در غیاب آن به‌سر می‌بریم: «زبان عبارت، زبان رسمی است و بیشتر با فهم همگان مناسبت دارد، ولی زبان اشارت از جایی می‌آید که گوش معتاد به اصوات و الفاظ و عبارت‌های عادی صدای آن را نمی‌شنود» (همان: ۱۴۹).

به سخن دیگر، داوری برای زبان یک صورت اعلی و مثالی قائل است که از آن صورت همه صورت‌ها بهره‌مند می‌شوند (همان: ۱۵۳). داوری خاستگاه تقسیم‌بندی خود از انواع زبان را به عارفان از آن جمله مولانا می‌رساند^۴:

عارفان به دو زبان قائل بودند: زبان عبارت و زبان اشارت. آن‌ها زبان اول را فرع زبان دوم و تابع آن می‌دانستند. به زبان مولانا جلال‌الدین بلخی:

دو دهان داریم گویا همچو نی یک زبان پنهانست در لب‌های وی

یک دهان نالان شده سوی شما	های و هویی در فکنده در سما
لیک داند هر که او را منظرست	کاین فغان این سری هم زان سرست
دمدمه این نای از دم های اوست	های وهوی روح از هیهای اوست ^۵

(همان: ۱۴۹)

داوری استواری زبان رسمی را در زبان شاعرانه (زبان اشارت) به مثابه زبان مادر جستجو می کند؛ جایی که در آن می توان سکنی گزید. از این رو، حال ناخوش زبان امروز را ریشه در فقدان شعر و شاعران در زمانه کنونی می داند:

مردمی که شعر و شاعر دارند، زبان استوار هم دارند و می توانند در خانه زبان قرار و آرام داشته باشند. اما وقتی شعر نیست، زبان بیمار و آشفته است و زبان بیمار و آشفته نشانه و مظهر سستی بنیاد خرد و خردمندی است (داوری، ۱۳۹۰: ۷).

اما مثلاً در قرن هفتم شعر و زبان سعدی توانسته است زبان رسمی را به سوی کمال راهی کند. به سخن دیگر: «شعر و زبان سعدی محصول ادب زمان او نبود، بلکه او زبان فارسی را به کمال نزدیک کرد» (داوری، ۱۳۹۳: ۱۷).

داوری از دو مخاطره ای سخن می گوید که با آن روبه رو هستیم. انحصار زبان به زبان عبارت، و ناتوانی این زبان حتی در روشن نگاه داشتن چراغ رابطه میان مردم:

ما با دو امر مواجهه ایم؛ یکی این که زبان در وضع فعلی دچار چنان آشفتگی شده است که از عهده تفهیم و تفاهم هم بر نمی آید و دیگر آن که زبان منحصر به زبان عبارت انگاشته و در عداد تأسیسات اجتماعی تلقی گردیده است (همان: ۱۱).

داوری با توجه به تفکیکی که میان زبان عبارت و زبان اشارت برقرار می کند، از تقلیل زبان، به زبان عبارت به عنوان وسیله اجتماعی و وسیله تفهیم و تفاهم، به ویرانی زبان و تغییرات ذات آن یاد می کند: «تغییر ذات و ویرانی زبان یعنی چه؟ وقتی می گوئیم تلقی زبان به عنوان امر اجتماعی و وسیله تفهیم و تفاهم، ویرانی زبان و تغییرات ذات آن است» (همان جا).

اما به باور او در نظر فیلسوف، زبان وسیله تفهیم و تفاهم نیست، بلکه تفهیم و تفاهم هر روزی مردم نازل ترین و کمترین مرتبه ظهور زبان است (همان: ۱۴۸). از این رو، داوری اگرچه می پذیرد که ما مقاصد خود را با زبان به دیگران می فهمانیم و هم زبانی و هم داستانی با زبان میسر می شود، اما زبان عین هم زبانی است نه وسیله آن (همان: ۱۶۴).

از آن جا که دغدغه اصلاح زبان به باور داوری، بر زبان عبارت تکیه دارد، جز ویران تر ساختن آن نتیجه ای نخواهد داشت: «این مسابقه ای که امروز بر سر ساختن و اصلاح زبان وجود دارد، مسابقه در ویران ساختن زبان است؛ یعنی ویران تر ساختن خانه ویرانه زبان» (همان: ۱۲).

از دیدگاه داوری، چون امروزه زبان عبارت پشتوانه و مبنای دیرین خود را که زبان اشارت و همدلی باشد، از دست داده است زبان کنونی ما پریشان (همان: ۱۳)، و به تعبیر فردید بلبله بابلیان گشته است: و بلبله بابلیان تعبیری فردیدی است (ضاد، ۱۳۹۴: ۸۶۲ - ۵۹۱).

بنابراین، به عقیده داوری پیوند میان زبان عبارت و اشارت از هم گسسته و زبان عبارت در برهوت هیاهوی الفاظ گرفتار شده و تمامی همت آدمی هم

بی‌توجه به بنیاد زبان عبارت (یعنی زبان اشارت) سعی بیهوده در اصلاح زبان دارد (همان: ۱۳).

در این وانفسا، شعر نیز که از زبان اشارت قوام می‌گیرد، به خدمت ایدئولوژی درآمده، به تبع، زبان اشارت از آن گریخته‌است. اکنون به‌جای آن که در جست‌وجو و احیای زبان اشارت باشیم، هم‌چنان تمامی تلاش‌ها مصروف اصلاح زبان عبارت است (همان: ۱۴).

۲-۲. چیستی شعر در آرا و اندیشه داوری

به عقیده داوری، زبان ابتدایی زبان شعر است و بشر همیشه شاعر بوده‌است. شعر زبان را نگاه می‌دارد (داوری، ۱۳۹۳: ۱۷۲). شعر جوهر زبان است^۶ (همان: ۱۷۰). شعر صورت کامل و جلوه کمال زبان است (همان: ۱۷۷). به باور داوری، شاعر برای اولین بار با نام‌گذاری جهان، حقیقت موجودات و اشیا را بر آفتاب می‌نهد و بدان‌ها هستی و زندگی می‌بخشد:

نام‌گذاری جهان و اشیا از آغاز کار شاعر است که یاد گرفته‌است در آن‌چه نامی ندارد، زندگی کند... این چنین شاعری است که برای اولین بار چیزی را که قبلاً بیان‌نشده بود، در کلام آشکار می‌سازد. شاعر با این نام‌گذاری و در کلام شاعرانه خود اشیا را چنان که هستند، آشکار می‌کند و به این ترتیب موجودات شناخته می‌شوند (همان: ۵۸).

در نظر او، شعر وجهی از زبان است که به‌طور ویژه به تکوین جهان و اشیا در ساحت کلمات می‌پردازد. این‌گونه است که داوری زبان را بالذات شعر می‌داند و دقیقاً به‌واسطه همین امر است که متفکر به ذات شاعر است:

شعر هم تفکر هست؛ تفکری که در زبان ظاهر می‌شود و عین زبان و کمال زبان است. شعر زبان زینت‌شده یا زینت زبان نیست، بلکه آغاز و جوهر زبان و مایه نشاط آن است^۷ (همان: ۱۷۸).

به بیان دیگر، شعر آغاز است و عقل از پی آن می‌آید و شعر به عقل جان می‌بخشد و اگر نباشد، عقل دچار ضعف و فتور می‌گردد (همان: ۱۷۲).

داوری اما به‌طور انضمامی و با محور قرار دادن شعر حافظ تلاش می‌کند درباره چیستی شعر و عناصر مرتبط با آن سخن بگوید. او عقیده دارد بیت:

شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد دفتر نسربین و گل را زینت اوراق بود

از معدود ابیاتی است که حافظ در آن به ماهیت و چیستی شعر ورود کرده‌است. اما آیا این بیت یک غلو شاعرانه است، یا دیدگاه حافظ را که سخنش سخن ازلی است، بیان می‌کند؟ به‌باور وی، وقت به مثابه یکی از احوالات عرفانی عطیه‌ای الهی است و عارف صاحب‌وقتی چون حافظ زمان و مکان را درنور دیده و هم‌نشین و هم‌سفره انبیا و اولیا شده و با استفاضه از آن ضیافت الهی با اشعار بلندش افاضه می‌کند. بنابراین، شعر اصیل و آرمانی مورد نظر داوری، مولود اوضاع و احوال اجتماعی عصر او یا بیان انفعالات نفسانی و زندگی او و نسبتی که با محیط داشته نیست (داوری، ۱۳۷۳: ۷۴ و ۷۵).

روشن است که در اینجا حافظ از وقت و زمان درونی و انفسی و وجودی حرف می‌زند، ورای زمان آفاقی و قراردادی. در این سیر انفسی با آدم هم‌زمان و هم‌زمان می‌گردد و در پرتو کلام و انبیاء که خود ریشه در عالم غیب دارند، زبان غیب می‌گردد. از نظر حافظ زمان سرمد (ازلی و ابدی) بر گذشته و حال و آینده محیط است؛ ازل و ابد در معنی آغاز و انجام نیست، بلکه عین بی‌زمانی است (براتی، ۱۳۹۴: ۱۰۲-۱۰۳).

داوری دو نوع شعر را از هم تفکیک می‌کند. شعری که موهبتی خداداد است و شعری که حاصل صنعتگری:

آن را که خوانندی استاد چون بنگری به تحقیق صنعتگر است اما طبع روان ندارد

(داوری، ۱۳۷۳: ۷۴ و ۷۵)

داوری عقیده دارد کلام شاعرانه هم یک موهبت است که در آن اساس هستی بشری گذاشته می‌شود، نه آن که بشر خود بنای هستی خویش را بگذارد (همان: ۵۰). به تعبیر دیگر، او اگر چه در این که شاعر طبع روان دارد تردیدی روا نمی‌دارد، اما در نهایت منشأ آن را عالم غیب برمی‌شمرد که در طبع شاعر قوام می‌یابد (داوری، ۱۳۹۲ ب: ۴-۵) و یکی از اجهات عظمت بشری در شعر ظاهر می‌شود (همان: ۱۲).

براین اساس، چون شعر زبان اصیل است و شاعران واضعان زبان اصیل هستند، شاعر در عرصه سخن است که نوآوری می‌کند:

زبان شعر زبان اصیل و آغاز زبان است و زبان تفهیم و تفاهم جلوه محدود زبان و وسیله رفع نیازهاست... در زبان معمولی، ما معنی الفاظ و اسامی را یاد می‌گیریم، اما شاعر آموخته‌ها را تکرار نمی‌کند، بلکه سخن نو می‌آورد. برای نمونه، به این دو بیت توجه کنیم:

باغبان چو من زین جا بگذرم حرامت باد گر به جای من سروی غیر دوست بنشانی

یا:

اگر برجای من غیری گزیند دوست، حاکم اوست حرامم باد اگر من جان به جای دوست بگزینم

در این ابیات ظاهراً اصطلاحات عرفانی و تعبیرات رمزی نیست، یا لااقل کم است. باین همه، باغبان غیر از باغبان باغ میوه‌کاران و حرام غیر از حرام شرعی، و دوست و سرو مجالس دوستان و باغ‌هاست... (همان: ۱۲۳)

در نظر او، زبان اصیل، همانا زبان شاعر است و لذا میان ذات شعر و ذات زبان ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. زبان شعر، ذات و حقیقت هستی را آشکار می‌کند؛ چه این که زبان شعر، زبان همدلی و حضور است^۸ (داوری، ۱۳۹۰: ۵۶ و ۵۷).

با توجه به آن که داوری مانند فردید، نگره الهیاتی به زبان دارد، برآن است که شاعران واضع زبان هستند و برای دستیابی به زبان نخستین، باید به شاعران پناه برد؛ چراکه در نظر داوری، شاعر به دلیل قرب به ساحت حق به مثابه دوست و نگهبان خانه وجود تلقی می‌شود. در این میان، داوری بر این نکته تأکید می‌ورزد که اگر شاعر ولنگار باشد، آن‌گاه از مرتبه اصیل خویش فاصله می‌گیرد و از مقام پاسبانی زبان ساقط می‌شود. از همین‌روست که داوری حافظ را نگاهدارنده زبان می‌داند:

زبان است و در زبان است که وجود تاریخی قوم حفظ می‌شود؛ زیرا آن‌چه ماندنی و ماندگار است در زبان شاعر ظاهر می‌شود. شاعر دوست و نگهبان وطن و خانمان است و اگر بی‌بندوبار باشد، این کار از او برنمی‌آید (داوری، ۱۳۷۳: ۱۲۲-۱۱۸).

۲-۱. تتبع‌گریزی شعر در حوزه فهم

داوری در نقد حافظ‌پژوهی معاصر، ارتباطی میان شعر و تتبع تاریخی قائل نمی‌شود و اساساً بررسی اسناد و مدارک را مرتبط با ساحت تتبع تاریخی برمی‌شمرد. فهم معنای شعر به صرف تتبع میسر نمی‌داند (همان: ۵۹ و ۶۰). بنابراین، هیچ تتبعی نمی‌تواند ما را در فهم شعر مدد کند؛ زیرا حاصل تتبع مجموعه‌ای است از اطلاعات تاریخی که ربطی به شعر و شاعر نمی‌تواند داشته باشد (همان: ۵۵). به بیان دیگر، شرح الفاظ و عبارات و تصحیح انتقادی و تعمق در صنایع جزء فرهنگ است. در فهم شعر باید وارد قلمروی شد و رای فرهنگ؛ جایی که در آن سود و سودا و مفسده و مصلحت و لذات دنیا و عقبی و امثال این‌ها که با فرهنگ قرین‌اند، جایی ندارد (داوری، ۱۳۹۰: ۱۳).^۱ براین اساس، با هر نوع تفسیری که با توجه به زندگی و محیط شاعر باشد، از ساحت شاعرانه دور می‌شویم و به عرصه تفکر حصولی و منطقی ورود پیدا می‌کنیم. به بیان روشن‌تر، داوری ما را از هرگونه تشبیه دانشمندان علم حصولی به شاعران بر حذر می‌دارد. گویی شاعران به جهت برخورداری از زبان و زمان وجودی و انفسی و ندایی که از عالم غیب در جان و زبان‌شان طنین‌انداز می‌گردد، برخلاف عالمان علوم تحصلی، تخته‌بند عرضیات زمان و مکان نمی‌گردند:

ممکن است گفته شود که تا با زندگی و محیط شاعر آشنا نباشیم، فهم معانی شعر او میسر نیست. اگر مراد از این قول این است که به صرف توصیف اوضاع و احوال آن‌هم از نظرگاه خودمان معنی شعر شاعر را می‌فهمیم، نه تنها شعر تفکر حصولی و منطقی می‌شود، بلکه آشکارا تابع اصل موجبیت قرار می‌گیرد و چنان‌که قبلاً هم گفته‌ایم مطابق این نحوه تلقی، شاعر هم گیاه یا جانوری است که شرایط اقلیمی و علل و عوامل تاریخی از ذات او جدا نیست. در این گونه اقوال اشکال کار این است که ما احیاناً با تشبیه به عالمان علم حصولی خلط مبحث می‌کنیم و چون می‌بینیم که هر کسی در برابر اوضاع و احوال زمانه خود عکس‌العمل نشان می‌دهد و از آن جهت که حیات و نیازهای بشری دارد، با همه افراد دیگر کم‌وبیش شبیه است، وجود او را مجموعه‌ای از این وقایع و احتیاجات و تابعی از آن‌ها می‌گیریم. ... باز در اینجا چون حقیقت شعر و کلام وجهاً برایمان مطرح نیست و قیاس به نفس می‌کنیم، شعر حافظ را در حدود مناسبات خصوصی او و هم‌چنین با توجه به مناسبات او با شیخ ابواسحق و امیر مبارز و شاه شجاع و زین‌العابدین و شاه یحیی و شاه منصور و تیمور گورکانی و قوام‌الدین حسن و غیاث‌الدین محمود و ... و با توجه به جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها و بی‌عدالتی‌ها و فساد و صلاح زمانه او تفسیر می‌کنیم (همان: ۸۰ و ۸۱).

بر پایه چنین تلقی‌ای از چیستی شعر به عقیده داوری، برای فهم غزلیات حافظ باید زبان همدمی و همدلی گشود و با اتخاذ متدهای علمی و پیش‌فرض‌های نظری نمی‌توان به جهان شعر حافظ ورود پیدا کرد. لذا از نظر او، مردم عامی در فهم حافظ و شعر حافظ کامیاب‌تر هستند از کسانی که از روش‌ها و نظریه‌های علمی جدید وام می‌گیرند:

اگر ملاطمه نکنید، می‌گویم مردم عامی که حافظ می‌خوانند و با دیوان عزیزش فال می‌گیرند، او را از اهل ادبیات می‌شناسند و تا حدودی همدلی و و همدمی با او دارند؛ اما ادیبانی که حافظ می‌خوانند و درباره او ادبیات می‌پردازند، نمی‌توانند بی‌مدد عصای متدهای علمی - و البته متدهای علمی خودمانی‌شده - گامی به سوی حافظ بردارند و دون شأن ایشان است که بی‌استناد به مدارک و اسناد کافی حرفی بزنند (همان: ۶۱ و ۶۲).

داوری در حقیقت و هنر نیز از زبان شعر به زبان همدلی و حضور سخن می‌گوید (داوری، ۱۳۹۳: ۲۵).

به باور او، در عصر کنونی، آنچه که از آن به نقد یا شرح و تفسیر شعر نام برده می‌شود، بازگرداندن زبان اشارت به زبان عبارت است و همانا دور شدن از دریافت حقیقت شعر است (داوری، ۱۳۷۳: ۱۱۹). بنابراین، مردم عادی را در مقایسه با منتقدان و پژوهشگران در مواجهه با شعر حافظ کامیاب‌تر می‌یابد:

چراکه مردم به شعر نیاز دارند و زبان شعر را کمابیش می‌فهمند و با گوش دل نیوشای شعری‌اند که شاعر نیز در سرایش شعر گوش جان آن‌ها را مخاطب خود ساخته است:

آن‌ها شعر را با گوش دل می‌شنوند و شاعر با دل مردمان و به گوش جان آنان سخن می‌گوید. پژوهندگان هم از زمره مردم‌اند. آن‌ها وقتی شعر حافظ را می‌خوانند مثل همه مردم مشام جانشان معطر می‌شود. اما وقتی به دقایق و الفاظ آن نظر می‌کنند و آن را به زبان عبارت درمی‌آورند و به شرح و تفصیل می‌پردازند، گاهی مضمون شعر را با مقبولات و آرای خود می‌سنجند و چه بسا به صرافت می‌افتند که در آن رأی درست و نادرست تشخیص بدهند (همان: ۱۲۱).

داوری دریغ می‌خورد کاش با زبان شعر انس داشتیم و با تفسیر خود، شعر را به حد گفتگوی هر روزی تنزل نمی‌دادیم. به عقیده وی، حافظ رستگاری را نجات از این علم رسمی و حصولی می‌داند و به طور کلی شعر حافظ ربطی به اندیشه ندارد و اگر دارد مربوط به گذشت از آن است، چه او این علم را عین فلاکت و فلک‌زدگی می‌داند و ماندن در آن را لایق ذات آدمی نمی‌داند (همان: ۷۴-۷۲). به سخن دیگر، سیر حافظ: رفتن از خانقاه بشریت و علم حصولی و اندیشه و عالم بی‌مهری و بی‌معرفتی به میخانه انسانیت و علم حضوری و عالم مهر و معرفت است (همان: ۷۲). به نظر وی، مشکل زمانی پیش می‌آید که تمیز زبان شعر - که زبان اشارت است - و زبان عبارت - که زبان هر روزی است - از میان برمی‌خیزد. آن‌جاست که اشتراک لفظ رهزن می‌شود (همان: ۱۲۳).

از دیدگاه داوری، اگر زبان را صرفاً در سطح لفظ و وسیله تقلیل بدهیم (زبان عبارت)، آن‌گاه تأمل، تفکر و دقت رنگ می‌بازند؛ چراکه بنیاد تفکر زبان اشارت است و پیام کتاب‌های آسمانی و شاعران بزرگ ما که ریشه در زبان اشارت دارند، شنیده نخواهد شد:

اگر زبان را محدود به بیان مقصود عادی بدانیم، همه صورت‌های زبان را در یک سطح قرار داده و مثلاً سخن فردوسی و سعدی و حافظ و حتی کتاب‌های آسمانی را تا حد وسیله رسیدن به مقاصد عادی و هر روزی تنزل داده‌ایم. زبان وسیله نیست (داوری، ۱۳۹۳: ۱۵).

در شرح دیدگاه داوری می‌توان گفت: اگر زبان از مقام ظهور و آشکارگی حقیقت به ساحت ابزار تقلیل یابد، در این تقلیل، کلام خدا و اولیا و شعر شاعران نیز ابزاری می‌شود برای بیان نفسانیات^{۱۱} و تثبیت آن (جباری، ۱۳۸۹: ۲۲).

۲-۲-۲. حقیقت شعر

در نظر داوری، چون در زمانه استیلای تفکر حصولی زندگی می‌کنیم، زبان شعر هم به تفکر حصولی تقلیل پیدا می‌کند و حقیقت شعر به محاق می‌رود. شعر صرفاً در معنای مجموعه‌ای الفاظ آهنگین برای بیان اندیشه ظاهر می‌شود. و اندیشه و زندگی شاعر اهمیت پیدا می‌کند؛ بنابراین، در دوران زعامت تفکر حصولی، لسان‌الغیب بودن حافظ معنایی پیدا نمی‌کند:

برای بشر امروز عالم غیب دیگر معنایی ندارد و هرچه هست، عالم شهادت است و اگر غیبی هم قائل باشیم، از طریق قیاس غایب به شاهد آن را تصور کرده‌ایم، پس دیگر حافظ لسان‌الغیب چه معنی دارد؟ زبان، همین زبان ماست که زبان «عبارت» است و وسیله‌ای است برای فهمیدن اغراض دیگران و فهماندن مقاصد و مطالب خود. پس تفکیک زبان عبارت و زبان اشارت هم مورد ندارد؛ یعنی، زبان شعر هم همین زبان اندیشه به معنای تفکر حصولی و سیر از مبادی به مراد و مطلوب است (همان: ۶۱ و ۶۲).

از این رو، با سیطره تفکر حصولی بر عصر جدید، ذوق حضور زنگ می‌بازد و معنای حقیقی تفکر - یعنی سیر از باطل به حق - مورد غفلت قرار می‌گیرد و ادبیات در خطابیات خلاصه می‌گردد (همان: ۷۴ و ۷۵)

داوری بر آن است که حافظ و هیچ شاعری از آن نظر که شاعر ست، در معنی و مفهوم شعر بحث نمی‌کند و اصولاً کار شاعر ورای بحث و چون و چراست (همان: ۱۱۵). او شعر را با تفکر اصیل از یک جنس می‌یابد و آن را غیر از دستاوردهای فرهنگی برمی‌شمارد. لذا خاستگاه شعر و شاعر اصیل را ورای قیل و قال پژوهش می‌داند. از نظر او تفکر حصولی و انگاره‌های ایدئولوژیک را یارای پرواز در آسمان شعری و شاعری نیست:

شعر و به‌طور کلی تفکر اصیل غیر از مکاسب و مکتسبات فرهنگی است.... صریح بگویم شعر عقیده و ایدئولوژی نیست؛ گرچه گاهی عقاید و حتی وقایع زندگی خصوصی شاعر در شعر او انعکاس پیدا می‌کند، اما شعر را به‌نظر حصولی و رأی و ایدئولوژی تعبیر نمی‌توان کرد. ممکن است با نظر در شعر سعدی یا حافظ پژوهش کنند و ببینند که آنان در مورد قضا و قدر جبر و اختیار عشق، معرفت، اخلاق و رسوم عهد خود چه رأی و نظری داشته و چه چیزهایی را می‌پسندیده یا نمی‌پسندیده‌اند و نتایج پژوهش‌ها هم نادرست نباشد، اما شاعری چیز دیگری است (همان: ۱۱۵).

البته در این میان، شاعرانی چون ناصر خسرو، اقبال لاهوری و مولوی را در گروه شاعرانی قرار می‌دهد که ایدئولوژی و عقاید و آموزه‌ها را به زیور شعر آراسته‌اند (همان‌جا).

در نظر او، زبان با شعر به وجود می‌آید، نه اینکه شعر با مصالح زبان ساخته شود. در شعر شاعران بزرگ میان صورت و مضمون جدایی وجود ندارد، بلکه فرم و محتوا در هارمونی و هماهنگی همه‌جانبه قرار دارند. شاعران مضمون‌گرا و شاعران صنعتگر در مراتب فرودین قرار می‌گیرند:

در شعر صورت و مضمون از هم جدا نیست و اگر درجایی میان این دو جدایی احساس شود، شعر سست و ضعیف است. شاعرانی هستند که به مضمون‌پردازی شهرت دارند و بعضی دیگر لفاظ و صنعت‌گر خوانده می‌شوند. یکی شعر پرمعنی می‌سراید و دیگری سخن آراسته و مرصع می‌آورد. آن‌ها هر دو شاعرند، اما معمولاً بزرگ نیستند. در شعر شاعر بزرگ نه لفظ پرمعنی غلبه دارد و نه یک مطلب بحثی بیان شده‌است (همان‌جا).

۲-۳. زمانهٔ عُسرت؛ زمانهٔ رنگ باختن شعر

بنابراین، با توصیفی که داوری از زبان و تفکر و فرهنگ به دست می‌دهد، به اینجا می‌رسد که ما در زمانهٔ عُسرت به سر می‌بریم؛ و ماهیت زبان در زمانهٔ عُسرت گم شده‌است و اکنون حرافی و لفاظی جای شعر و هنر حقیقی را گرفته‌است. وجود بشر هم‌زمانی که شعر آوردگاه لفاظی‌های تصنعی شده و تفکر شاعرانه که محصول تفکری حضوری و قلبی است، رخت بر بسته. از این رو، در زمانه‌ای به سر می‌بریم که شعر و هنر ارزش و اعتباری نمی‌یابند:

زمانهٔ ما زمانهٔ عُسرت است و در این عُسرت ما بیشتر فلسفه می‌بافیم و کمتر تفکر می‌کنیم. بیشتر به ادبیات اشتغال داریم و کمتر متعاطی کلمات هستیم و هنوز نمی‌توانیم بدانیم که تفکر، تفکر شاعر یعنی تفکر قلبی و حضوری است و وقتی خیال می‌کنیم که این را می‌دانیم، شعر را با فلسفه یا بافت‌های شبه‌فلسفه اشتباه می‌کنیم و به این ترتیب، شعر و هنر، هیچ و پوچ انگاشته می‌شود (داوری، ۱۳۹۰: ۱۵).

لذا در تاریخ جدید، جان‌ها و دل‌ها بیشتر از هم دور شد، حرف، گفت و صوت جای کلام را گرفته و انسان نیست و نابود شده‌است. ما زبان اصیل خود را از دست داده‌ایم و این همه حرف، نوشته و کتاب که هست، هیاهوی زبان اشیا و به تعبیر رایج، وسیلهٔ تفهیم و تفهم امور مر بوط به گذراندن معاش است. آیا بشر جدید احساس نمی‌کند که فقط حرف می‌زند و از اصل خویش دور افتاده و به شیئی در میان اشیای دیگر مبدل شده‌است؟ (داوری، ۱۳۷۳:

۱۴). دآوری، عصر جدید را عصر تفوق تفکر حصولی می‌داند. اندیشه یا علم حصولی به بشر امکان داده‌است که جهان را مسخر خود سازد و به سود خود در آن تصرف کند. علم حصولی که بشر را مسلط بر جهان مادی کرده‌است، چنان‌که علم حصولی جدید بشر را صرف نفسانیت می‌داند (همان: ۶۷ و ۶۸). به بیان دیگر، تفکر حصولی نمی‌تواند معنایی غیر از سیر از مقدمات به نتایج و غایات داشته باشد و غرض‌ها و غایات بشر هم که معلوم است: عیش و نوش و کامرانی و گذران معیشت و آسودگی و شهرت و اعتبار!

به باور او، علت دور ماندن بشر و به تبع آن زبان از اصل و ذات خود، ریشه در استیلاي متافیزیک جدید و خودبنیادی بشر دارد و از همین‌رو، زبان صرفاً در مقام توصیف نسبت‌های سطحی برمی‌آید و آنچه که گفتیم یا اصلاً شعر نیست، یا اگر هست، ظاهراً اصلاً به کار نمی‌آید (همان: ۳۶). برای بیان نسبت‌های عمیق باید در جستجوی زبان شاعرانه برآمد.

دآوری در تبیین زمانهٔ عسرت و در بومی‌کردن این دیدگاه به حاقّ نظرگاه هایدگر در باب چرایی زمانهٔ عسرت اشاره‌ای نمی‌کند. آن‌جا که به نظر هایدگر مستوری و پوشیدگی بنیاد رنج و عشق و مرگ در این زمانه، ما را در مهلکهٔ عسرت و تنگنایی گرفتار کرده‌است:

زمانه بدین علت عسرت‌بار است که فاقد آشکاری (نانهانی) سرشت رنج، مرگ و عشق است. این عسرت‌باری، خود عسرت‌بار است، چون آن حوزه‌ای که رنج و مرگ و عشق به هم تعلق دارند، خود را واپس می‌کشد. پنهان بودن تا جایی وجود دارد که قلمرویی که این سه با هم به آن تعلق دارند، ورطهٔ بودن است (هایدگر، ۱۳۸۹: ۱۹۵).

به عقیدهٔ هایدگر، روزگاری شاعران اصیلی چون ریلکه^{۱۲} پرده از حقیقت وجود و موجودات برمی‌داشته‌اند؛ چون به طریق خاص خود به گونه‌ای شاعرانه آشکار شدن موجودات را تجربه کرده بوده‌اند و ... (همان‌جا).

۲-۴. شعر و زبان شاعرانه، راهی برای احیای حقیقت و زبان از دست رفته

دآوری ضمن تبارشناسی تاریخی زمانی (از دورهٔ افلاطون و ارسطو) که زبان همدلی (زبان اشارت) به غیاب ره سپرده ست و جان‌ها و دل‌ها از هم دور شده‌اند، از دو زبان و جهان متفاوت پرده برمی‌دارد؛ جهانی که در آن میان دال و مدلول زبانی فاصله و ابهامی نبود و جهانی که چنان میان دال و مدلول زبانی گسست ایجاد شده (جهان امروز) که دیگر مدلول به معنای صریحی راه نمی‌برد و بی‌معنایی بر جامعهٔ انسانی سایه افکنده‌است (دآوری، ۱۳۹۰: ۲۷ و ۲۸). یکی از راهکارهایی که او برای این پرسش که «چگونه می‌توان زبان از دست رفته را بازجست؟»، ارائه می‌دهد، آن است که پیشنهاد می‌کند از آنجا که زبان اصیل زبان کتب آسمانی و زبان شاعران و متفکران بزرگ است، برای احیای زبان، علاوه بر پژوهش‌های فلسفی و علمی، انس با آثاری از این دست ضرورت دارد (دآوری، ۱۳۹۳: ۱۵۱ و ۱۹۱).

وقتی زبان به‌عنوان ابزار و وسیله‌ای برای تفهیم و تفاهم روزمره تقلیل می‌یابد، شاعران امروز نیز در چنین ساحت زبانی شعر می‌سرایند و پرواضح است که شاعران شعر امروز راهی طولانی به زبان اشارت دارند و شمرشان مأوی برای پناه بردن نیست. وقتی که در جهان امروز، زبان عبارت تکیه‌گاهی مطمئن برای بالیدن نمی‌یابد، ظاهراً چاره‌ای جز رجعت به شاعران کلاسیکی که زبان اشارت را بشارت می‌دهند، وجود ندارد.

دآوری در پاسخ به پرسش «شاعران در زمانهٔ عسرت به چه کار می‌آیند؟»^{۱۳}، پاسخی از هولدرلین^{۱۴} را با شرح و بسطی از خودش می‌آورد تا بر این نکته تأکید کند که غیاب شاعران با غیاب خدایان و غیاب خدایان با غیاب حقیقت و غیاب حقیقت با مرگ بشر مصادف خواهد شد:

بشر اهل حقیقت است و وقتی بُعد از حقیقت پیدا کرد و بالمره کافر حقیقت شد، می‌میرد. اگر هولدرلین قید «در زمانه عسرت» را در شعر خود آورده است، این اصطلاح اقتضای یک ضرورت شعری نیست. «زمانه عسرت» زمانه غیاب حقیقت و کفر جلی است؛ «زمانه این است که خدایان قدیم از میان ما رفته‌اند و خدای دیگری هنوز نیامده‌است (همان: ۴۵ و ۴۶).

در نظر داوری، شاعر و هنرمند در آینه امروز، فردا را می‌بیند و منادی افق‌های روشن یا تیره برای مردم است. از این رو، شاعران هم‌نسل خود را پیام‌آوران تاریکی، دشمنی و تباهی برمی‌شمرد و درباره شاعران جدید و افق‌های تاریک یا روشنی که ترسیم خواهند کرد، اظهار بی‌اطلاعی می‌کند:

شاعر و هنرمند می‌تواند آینده‌بین باشد یا لااقل در زمانی که در آن به سر می‌برد، باطن آنچه را که می‌گذرد، دریابد و پیداست که با این دریافت خوش‌بین یا بدبین می‌شود. او وقتی افقی روشن می‌بیند، شادی می‌کند و برای مردمان شادی می‌آورد و اگر راه را تیره ببیند، از تیرگی می‌گوید. در دهه‌های اخیر نمی‌توانم بگویم که شاعران چه دیده‌اند و چه گفته‌اند، اما می‌دانم که شاعران هم‌نسل من زمان را بیشتر زمان ظلمت و تیرگی و پریشانی و آشوب و قهر و کین دیده‌اند. نمی‌دانم آیا می‌توان امیدوار بود که شاعران نسل جدید از آن تیرگی‌ها و پریشانی‌ها گذشته باشند و افق پیش رویشان روشن باشد (داوری، ۱۳۹۲ الف: ۴).

از آن‌جا که در نظر داوری، زبان حقیقت، خانه مردم است و زبان شعر، زبان حقیقت است و شاعر، دوست این خانه است و علت سرگردانی و پریشانی بشر این است که دیرزمانی است دوست در این خانه غایب است^{۱۰}؛ در عین حال، نجات‌دهنده بشر در زمانه عسرت همین شاعران هستند و ما نیازمند شاعرانی هستیم تا دگر بار ما را به دیار آشنا رهنمون باشند. حال آنکه به نظر داوری، تلاش‌های ادیبان و مصلحان نتیجه‌ای به‌دنبال نداشته‌است و ما را از آن شاعران و دیار دورتر نگاه داشته‌است:

پس شاعر بانگ باطنی مردم را تفسیر می‌کند و در عین حال، زبان او زبان حقیقت است و زبان حقیقت خانه مردم است و مردم در این خانه سکنی می‌گزینند و به سر می‌برند. «شاعر، دوست این خانه است». اما یک بار دیگر قول هیدگر را تکرار می‌کنیم که ما در خانه عالمی سرگردانیم که دوست آن غایب است... و زبان در خدمت اعمال روزمره درآمده‌است و عسرت بشر یعنی همین سرگردانی. چه کسانی باید ما را از این عسرت نجات دهند؟ (داوری، ۱۳۹۰: ۵۹).

به بیان دیگر، ما به شاعرانی نیاز داریم که این حوالت تاریخ در شعر آن‌ها آشکار شود و مبنای تاریخ دیگری گذاشته شود. پس مبنای تاریخ در زبان گذاشته می‌شود، چه زمینه کار شاعر زبان است و ذات شعر را باید در نسبت به ذات زبان دریافت، زبان چیزی نیست که از پیش در خارج موجود باشد. زبان اصیل، زبان شاعر است، پس ذات زبان را هم باید به ذات شعر شناخت» (همان: ۵۶ و ۵۷). بنابراین، داوری نمی‌تواند خودش را قانع کند شاعران امروز تنها ما را به این معنی آگاه کنند که کشتی مان شکسته است، که اگر بتوانیم از این خانه سست‌بنیاد به در شویم. اما این کافی نیست؛ ما شاعرانی می‌خواهیم که دروازه وطن جدید یعنی همان وطن مألوف و دیار آشنا را به روی ما بگشایند:

شاعر نغمه بازگشت به وطن مألوف را کوک، و حس می‌کند که این‌جا خانه او نیست و خانه هیچ‌کس نیست. پس کار او آراستن و پیراستن این خانه نیست، او باید از این خانه نجات یابد و هم‌وطنان خویش را هم نجات دهد و به موطن اصلی خویش بازگرداند، اما:

این وطن مصر و عراق و شام نیست
این وطن جاییست که کو را نام نیست»
(داوری، ۱۳۹۰: ۴۸)

و سرانجام اینکه داوری در پاسخ به این پرسش که «شاعران در زمانه عُسرت، زمانه غربت از یار و دیار و دوری از حق و حقیقت، چگونه می‌توانند ما را به وطن مألوف بازگردانند؟ یعنی به افق حقیقت، به زبان اصیل»، با رویکردی هایدگری^{۱۶}، همه را به زیست شاعرانه در عالم دعوت می‌کند تا مأوایی باشد برای در آغوش کشیدن حقیقت:

شاعرانه سکنی‌گزیدن و به سر بردن در زمین «یعنی به سر بردن در خانه عالم میان زمین و آسمان، میان ولادت و مرگ» و شاعر که ایستاده میان زمین و آسمان است، این امکان را فراهم می‌کند که بشر در زیر آسمان در خانه عالم سکنی‌گزیند و از بی‌خانمانی و بی‌وطنی و سرگردانی که ذات بشر در آن پوشیده مانده است، نجات یابد. بی‌وطنی یعنی غفلت و دوری از حقیقت، و با این درد و در این وضع تفکر نمی‌توان کرد (همان: ۴۹).

۲-۵. تعهد در شعر

به عقیده داوری، شعر و هنر نه زینت و تقنن زندگی، بلکه شرط قوام زندگی مشترک است؛ و هر جا که شعر و هنر هست، پیوندهای زندگی استوار می‌شود و در جاهایی که این‌ها نیست، سوءتفاهم و غرض‌ورزی و کین‌توزی مجال غلبه پیدا می‌کند. شعر، زبان آغاز باهم‌بودن و راستی و دوستی است و مگر نه اینکه هر وقت و هر جا شعر و هنر هست، پیوندهای زندگی استوار می‌شود و در جاهایی که این‌ها نیست، سوءتفاهم و غرض‌ورزی و کین‌توزی مجال غلبه پیدا می‌کند؟ (داوری، ۱۳۹۲: ۴).

نظر به لزوم تفکر و شعر برای راه‌گشایی آینده و معیت و ملازمت آن‌ها با شکفتگی علم و سیاست و زندگی است که وی عقیده دارد به هر کجای تاریخ غرب و شرق نظر که می‌کنیم هم پیوندی میان شعر و هنر و علوم و فلسفه، فیزیک و ... دورانی درخشان در تاریخ به‌وقوع پیوسته است؛ مانند تمدن یونان قدیم:

اگر به تاریخ نگاه کنیم، می‌بینیم هر جا هنر هست، روح هست و هر جا نیست، دل‌مردگی غلبه دارد. در مدینه آتن سوفوکل و سقراط و اوری‌پیدس و هیپوکراتس و ... بودند. پریکلس هم معاصر آن‌ها بود و دیدیم و می‌بینیم که پس از گذشت دوران آنان دوهزار و پانصد سال تاریخ یونان برهوت شده است (همان: ۵).

علاوه بر آن، از یک‌سو تجدید عظمت ایران پس از حمله اعراب و مغول به ایران در پرتو شاعرانی چون فردوسی و سعدی و مولانا تحقق پیدا کرد و از سوی دیگر، غرب نیز به مدد شعر و هنر، رنسانس و بیداری خود را از خواب طولانی قرون وسطایی جشن گرفت:

دوران تجدید عظمت ایران نیز دوران فردوسی و بیرونی و ابن سینا بود و وقتی می‌بایست فاجعه هجوم مغول تدارک شود زبان و شعر سعدی و مولوی از تاریخ نگهبانی کرد. تاریخ تجدد هم با شعر و هنر آغاز شد. در طلیعه این تاریخ میکِل آنژ و لئوناردو داوینچی و دانتِه و بوکاچیو و کریستوفر مارلو و شکسپیر و مولیر و ... قرار دارند (همان‌جا). براین اساس، بدون شعر زندگی انسانی غیرممکن است. وقتی شعر در بین ما نیست، دل‌ها تیره می‌شود و کدورت‌ها زیاد. تفاهم‌ها و هم‌زبانی‌ها کم، و بیگانگی‌ها آسان می‌شود.

داوری بر این عقیده است در نگره‌ای کلی، شعر ناب با آن که با زندگی و ابعاد گوناگون آن می‌آمیزد، اما در عین حال، فاصله خود را حفظ می‌کند تا به سطح ابزار و وسیله تنزل و تقلیل پیدا نکند و اگر بتوان برای شاعر تعهدی متصور بود، عهدی است که با جانان بسته و تعهد به دوست عین آزادی است:

تردید نیست که شعر به سیاست و مصالح زندگی مدد می‌رساند، اما وسیله رسیدن به این مقاصد نیست و آن را به هر صورت که بخواهند نمی‌توانند به کار ببرند. شعر در میزان عقل معاش به کار نمی‌آید و شاعر برای رسیدن به چیزی شعر نمی‌گوید. حتی آزادی هم مقصود شاعر نیست، بلکه شعر عین آزادی است. می‌گویند پس تعهد شاعر چه می‌شود؟ عهد شاعر، عهد با دوست است و با این عهد، عهدهای دیگر استوار می‌شود.

به یاد چشم تو خود را خراب خواهم ساخت	بنای عهد قدیم استوار خواهم کرد
صبا کجاست که این جان خون گرفته چو گل	فدای نکبت گیسوی یار خواهم کرد
نفاق و زرق نبخشد صفای دل حافظ	طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد

به بیان دیگر، شعر در صلاح و اصلاح زندگی مردمان و ایجاد صفا و تقویت خرد ایشان اثر دارد و حتی جزئی از این صلاح و اصلاح است، اما با اتخاذ تصمیم نمی‌توان شعر و هنر ایجاد کرد (داوری، ۱۳۹۲: ب: ۴).

داوری اما در صورت‌بندی نهایی، نسبت میان شعر و شاعر و تعهد را در سه گروه از هم متمایز می‌کند: گروهی که شعر خود را در خدمت عقیده و ایدئولوژی خاصی قرار داده‌اند یا می‌دهند؛ گروهی که راوی غم‌نامه خود هستند؛ و شاعرانی که شعر ناب می‌سرایند و به هیچ دسته و گروهی تعلق ندارند. عهد این دسته از شاعران نه در مسجد بسته می‌شود و نه در میخانه، بلکه آنان در حیرانی و سرگردانی میان این دو ساحت به سر می‌برند (داوری، ۱۳۷۳: ۱۲۰).

داوری دریک ارزیابی عجیب و مغشوش، ویژگی‌های شعرای گروه سوم را مخصوصاً متناسب با شاعران عصر جدید برمی‌شمارد که در قرن‌های اخیر با پیدایش فرهنگ و فلسفه جدید و ظهور نویسندگان آزاداندیش، این سرگردانی مرتفع شده و راه میان مسجد و میخانه که به خانه آرامش و قرار وهمی می‌رسد، گشوده شده‌است (همان: ۱۲۰ و ۱۲۱).

۳. نتیجه‌گیری

داوری با امتزاج میان اندیشه‌های هایدگری و میراث حکمی و عرفانی به تلقی و فهم خود از ماهیت و مفردات مربوط به شعر می‌پردازد. در نظر او زبان شعر زبان اشارت است و در صورت مواجهه‌ای همدلانه می‌توان به عالم شعر ورود پیدا کرد. به تعبیر دیگر، همدلی منشأ هم‌زمانی می‌گردد و مردم از ازل هم‌زمان بوده‌اند. از این رو، در نظر داوری، نقد ادبی و حافظ‌پژوهی معاصر، حجاب فهم حافظ است و تنها با حضور در محضر حقیقت و از طریق اشارت‌هاست که فهم ایجاد می‌شود. لذا عقیده دارد که مردم عامی حافظ را بهتر می‌فهمند.

تلقی داوری از زبان، فهم شعر، نقش شعر و شاعران در زمانه عسرت و ... سخت تحت تأثیر هایدگر و استاد خودش فردید است. اما با تعریفی که از ماهیت شعر (موهبتی و الهی‌بودن خاستگاه آن) و رسالتی که برای آن تعریف می‌کند، عملاً بسیاری از شعرها و شاعران به‌ویژه زبان و شعر و شاعران جدید در آرمان‌شهر وی جایی پیدا نمی‌کنند. به بیان دیگر، داوری در آمدوشدی میان تلقی عرفانی و هایدگری از زبان و شعر، چندان ماهیت روشنی از

زبان و شعر آرمانی مورد نظر خود ارائه نمی‌دهد. هم‌چنین اگرچه پاره‌ای از دیدگاه‌های او درباره تعهد شعر و شاعران قابل تأمل و ارزشمند است، اما با گفتن اینکه عهد شاعر با دوست است و با این عهد، عهدهای دیگر استوار می‌شود، خواننده را در رازواره‌گی بی‌سرانجامی رها می‌کند.

پی‌نوشت

۱. در نگاه هایدگری، زبان در دازاین روشن‌گاه وجود است. بنابر باور او «زبان» یا «لوگوس» در موقعیت مواجهه با هستی با جنبه هرمنوتیکی خود سبب به روشنائی درآمدن آن می‌شود و در حقیقت این کار تنها از زبان ساخته‌است؛ چراکه «ذات زبان به‌نوعی مبتنی بر پیشامد حقیقت همچون نامستوری است (نک. کوکلمانس، ۱۳۸۸: ۳۳۴).

۲. هایدگر در این باره می‌نویسد: «انسان به‌نحوی عمل می‌کند که گویی شکل‌دهنده و آقای زبان است، درحالی‌که به‌واقع این زبان است که بر انسان مسلط است» (هایدگر، ۱۳۸۹: ۵۶ و ۵۷).

۳. به تعبیر هایدگری: زبان عبارت، زبان وسیله بیان می‌شود. ممکن است که زبان تنها در حد یک رسانه، برای بیان واژه‌های نقش‌بسته‌شده تنزل کند (هایدگر، ۱۳۸۹: ۵۷).

۴. اگرچه داوری خاستگاه تقسیم‌بندی خود از انواع زبان - زبان را به عارفان از آن جمله مولانا نسبت می‌دهد، اما در پاره‌ای از آثار هایدگر نیز چنین تفکیک و تقسیم‌بندی‌ای را ملاحظه می‌کنیم. مثلاً در پس‌گفتار کتاب متافیزیک چیست؟ می‌نویسد: تفکری که نیوشای ندای هستی است از ساحت هستی کلامی می‌- طلبد تا به یاری آن حقیقت هستی را به زبان آرد. زبان انسان تاریخی تنها آن زمان با عیار اصالت میزان است که برخاسته از این کلام باشد. اما آن‌گاه که زبان با عیار اصالت میزان است، ندای بی‌صدای سرچشمه‌های نهانی که بر آن گواه است، آن را به زبان اشارت به‌سوی خود فرامی‌خواند» (هایدگر، ۱۳۹۸: ۲۰۷).

۵. بنگرید به کتاب هنر و حقیقت (داوری، ۱۳۹۳: ۱۷۵).

۶. از سخنانی از این دست از داوری رایحه هایدگری به مشام می‌رسد: «پس زبان ذاتاً یک شعر ست. زبان است که در هستی خود هر چیزی را که هست، در حدی که هستی بنا نهاده و تأسیس می‌کند. لااقل زمانی که زبان، گفتار کامل و اصیل باشد، چنین عمل نمی‌کند و معقولیت حقیقی را به‌روی ما باز می‌کند. در این صورت، زبان گویای هستی است (کوروژ، ۱۳۷۹: ۹۶).

۷. در فلسفه هایدگر شاعر و متفکر همزاد هم محسوب می‌شوند. کلام داوری با این بخش از سخن هایدگر قرابت مفهومی دارد: «زبان خود به ذات شعر است. زبان شعر نخستین و آغازینی است که یک قوم به مدد آن سخن از وجود می‌گوید» (هایدگر، ۱۳۷۹: ۱۳۱).

۸. داوری در حقیقت و هنر نیز از زبان شعر به زبان همدلی و حضور سخن می‌گوید (۱۳۹۳: ۲۵).

۹. در بخشی از متن شاعران در زمانه عسرت، داوری با تعریض به نام کتاب از کوچه دندان، گویی پژوهش‌های کسانی چون استاد زرین‌کوب را نیز به چالش می‌کشد! (داوری اردکانی، ۱۳۷۳: ۷۴).

۱۰. نیز نک. به ملاحظات درباره نقد شعر و ادبیات در کتاب حقیقت و هنر که داوری (۱۳۹۳: ۳۵-۶۷) تلاش می‌کند تفاوت ماهیت شعر، علم و فلسفه نقد و نقد ادبی را با طرح نزاع میان ریچاردز و بیکاک بیان کند.

۱۱. البته در نظر داوری، تاریک‌بینی آنان (شاعران) نتیجه اخلاق و اوصاف نفسانی ایشان هم نیست، بلکه این تاریک‌بینی فرع یافت حجاب عدم است (داوری، ۱۳۹۳: ۶۴).

12. Rainer Maria Rilke

۱۳. هولدرلین در شعر «نان و شراب» می‌پرسد: «شاعران در دوره عسرت به چه کار می‌آیند؟ ...». ما که به سختی این پرسش را درک می‌کنیم، چگونه می‌توانیم پاسخی برای آن داشته باشیم؟ (هایدگر، ۱۳۸۹: ۱۸۷).

14. Friedrich Hölderlin

۱۵. چرا که شاعر نیز در عالم تجدد بی‌جایگاه و خانه‌به‌دوش و آواره شده‌است. ... وقتی شاعر آواره می‌شود، همه مردمان از زمین و خانه خود جدا می‌شوند، با این تفاوت که آن‌ها از این جدایی خبر ندارند (داوری، ۱۳۹۳: ۶۳).

۱۶. هایدگر در مقاله «انسان شاعرانه سکنی می‌کند»، به شرح و بسط سکونت شاعرانه در این عالم می‌پردازد (هایدگر، ۱۳۸۹: ۵۶ و ۷۱-۷۴).

منابع

- بالو، فرزاد (۱۴۰۳) روشنفکران ایرانی و مسئله زبان، تهران: طرح نو.
- براتی، محمود (۱۳۹۴) «وقت حافظ»، پژوهش‌های ادب عرفانی، س ۹، ش ۱ (پیاپی ۲۸)، ص ۹۹-۱۲۸.
- جباری، اکبر (۱۳۸۹) درباره شعر، آبادان: پرسش.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۹۲ الف) سیری در تاریخ روشنفکری در ایران و جهان، تهران: سخن.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۳) شاعران در زمانه عسرت، تهران: گروس.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۹۰) شاعران در زمانه عسرت، تهران: پرسش.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۹۲ ب) شعر و هم‌زبانی، ویراستار محمدرضا ابوالحسنی، آرش حکمیان، تهران: رستا.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۹۳) حقیقت و هنر، ویراستار محمدرضا ابوالحسنی، آرش حکمیان، تهران: رستا.
- ضاد، محمدرضا (۱۳۹۴) فردیدنامه؛ نگاهی به زندگی و آثار و افکار سید احمد فردید، بی‌جا: موج نور.
- کوروز، موریس (۱۳۷۹) فلسفه هایدگر، ترجمه دکتر محمود نوالی، تهران: حکمت.
- کوکلمانس، ی. یوزف (۱۳۸۸) هیدگر و هنر، ترجمه محمدجواد صافیان، تهران: پرسش.
- هایدگر، مارتین (۱۳۸۹) شعر، زبان و اندیشه رهایی، ترجمه عباس منوچهری، مولا: تهران.
- هایدگر، مارتین (۱۳۹۸) متافیزیک چیست؟، ترجمه سیاوش جمادی، ققنوس: تهران.
- هایدگر، مارتین (۱۳۷۹) «عصر تصویر جهان»، ترجمه حمید طالب‌زاده، فصلنامه فلسفه، (۱۱)، ص ۱۴۰-۱۵۰.

References

- Balou, F. (2024). *Iranian Intellectuals and the Question of Language*. Tehran: Tarh-e No Publication. [In Persian]
- Barati, M. (2015). "The Time of Hafez". *Research in Mystical Literature*, 9 (1, Serial No. 28): 99-128. [In Persian]
- Curose, M. (2000) *The Philosophy of Heidegger* (M. Novali, trans.). Tehran: Hekmat Publication. [In Persian]
- Davari Ardakani, R. (1994). *Poets in Times of Hardship*. Tehran: Groos Publication. [In Persian]
- Davari Ardakani, R. (2011). *Poets in Times of Hardship*. Tehran: Porsesh Publication. [In Persian]
- Davari Ardakani, R. (2013 a). *A Journey Through the Intellectual History of Iran and the World*. Tehran: Sokhan Publication. [In Persian]
- Davari Ardakani, R. (2013 b). *Poetry and Homophony* (M. Abolhasani & A. Hakemian, eds.). Tehran: Rasta Publication. [In Persian]
- Davari Ardakani, R. (2014). *Truth and Art* (M. Abolhasani & A. Hakemian). Tehran: Rasta Publication. [In Persian]

- Heidegger, M. (2000). "The Age of the World Picture" (H. Talebzadeh, trans.). *Journal of Philosophy*, 1 (1): 140-150. [In Persian]
- Heidegger, M. (2010). *Poetry, Language, Thought* (A. Manouchehri, trans). Tehran: Mola. [In Persian]
- Heidegger, M. (2019). *What is Metaphysics?* (S. Jamadi, trans.). Tehran: Qoqnoos. [In Persian]
- Jabbari, A. (2010). *About Poetry*. Abadan: Porsesh Publication. [In Persian]
- Kockelmans, J. J. (2009). *Heidegger and Art* (M. J. Safian, trans.). Tehran: Porsesh Publication. [In Persian]
- Zad, M. (2015). *Fardidnameh; A Look at the Life, Works, and Thoughts of Seyyed Ahmad Fardid*. N. P.: Mowj-e Noor Publication. [In Persian]